

ترانه خانم عزیز و مهربان! نفس رهنمای من در ماهی پر شیب و  
 فراز شهر مسکو! سلامهای گرم و بهترین آرزوهای قلبی مرا  
 با امید صحت و آرامش خاطر شما بپذیرید!

اینک پس از رهایی یافتن از گرفتاری و سرگیجی ها و نیز کم و  
 بیش تنبلی ها به نوشتن این نامه می پردازم. دیگر کوفی ای در  
 زندگیم بچشم نمی خورد. بجز اینکه شاید بوظیفه مشاور بخش شعر  
 اتحادیه منصوب و یا تعیین شوم. (نمی دانم کدام یکی درست  
 است: منصوب شدن یا تعیین شدن؟) مسلماً مخالفین

چهره آرای خواهند کرد. زیرا ما در قسمت ذوق و  
 متعصبی گروهی بویژه پابندی به محل آرای خیلی پیش رفتیم.  
 اگر نگذارند که کار بکنیم همه ارکان را ول می کنیم: به جرمش!  
 از فضای اتحادیه خیلی متنفرم. مردابی است پر از سرو  
 صدای غوغا. فضای ناسالم و غیر آفرینشی. کسی را به  
 کسی کارش نیست. مثلاً من ندیدم که یک شاعر و یا  
 نویسنده چیزی از نوشته ها خود را به دیگری برای خواندن بدهد  
 و برعکس. همگی غرق در "خواندن خوانند"!

دلجم می خواهد از این همه دورتر باشم و (اگر!) امکان می بود،  
 سفر کنم. ولی تا که سرپناهی پیدا نکرده ام، نمی توانم به خاطر راحت  
 بجایی بروم. قرار است آپارتمانی بخرم و آن مصراع‌ها را طوری دیگر  
 زبزمه کنم: از حادثه لرزید بخود قصر زینان،  
 ما خانه بدوشان غم طوفان نداریم.

خانم زلاله عزیز! امید است با این شکوه سراسی هایم شما را خسته نکرده  
 باشم. علتش هم اینست که خلی (احسان تنهایی و فقدان یکدیگر فحیمی) می کنم  
 خانه که ندارم، خانمم نمی خواهد بیاید. اصلاً به تاجیکستان دگر نمی نهد.  
 پس دورهای بنده هم که تنها با تاجیکستان و تاجیکها مربوط می شود، به گفته

احمد شاملو: "چراغ من اینجاست، من اینجایی ام...."

خلی می خواهم در باره کارهای تازه شما چیزی بدانم. آیا در این  
 اواخر چه اشعار تازه ای سروده اید؟ آیا امکانش هست که بخوانیم؟  
 همانطوری که به شما قول داده‌ام، چند پاره ای خدمت شما می فرستم  
 به امید اینکه زیاد خسته کن نباشند. به شاعر گرامی مانی سلام غیبی و  
 احترام بنده را برسانید. سلام به آتامی بدیع.

با سلام و عرض ارادت و محبت

اسکندر ختلانز شما

شماره یک و دو  
 در تاجیکستان  
 اسکنده اسکنده  
 در تاجیکستان  
 اسکنده اسکنده  
 در تاجیکستان